دیوارِ « دژ بهمن » مینهد ، و درِ ناپیدای بهمن ،که « اصل خرد سامانده ، و ارکهِ حکومترانیست ، و خرد کاربند در گیتی است » به روی او گشوده میشود . « ارکه » که بهمن باشد ، همان پسوند های « مونارشی و آنارشی و هیرارکی و پاتریارشال و ماتریارشال ... است » . « **ارکه » که در فرهنگ یونان هم ، اصل حکومت میباشد ، در فرهنگ ایران ، اینهمانی با خرد همپرس و خرد خندان داشته است** . این خرد بهمنیست که اصل جهان هستی و اصل حکومت است . ولی فریبرز که با طوس ، برای گشودن دژبهمن ، زور و پرخاش و قهر بکار میبرند ، از عهده گشایش دژ بهمن ، دژ خرد شاد و خرد حکومتی (**ارکه**) برنمیآیند ، و فکر میکنند ، چون آنها نتوانستند با هنر های جنگی ، **دژ بهمن** را بگشایند ، کسی دیگر هم از عهده آن برنخواهد آمد . ولی **آرکه ، یا خرد حکومتی بهمنی** ، هرگز با زور و قهر و پرخاش، گشوده نمیشود . **این فرهنگ ایرانست که فقط ، خردبهمنی ، حق حاکمیت در جامعه دارد ، چون هرگز، به زور و تهدید و تحمیل و پرخاش و خشم متوسل نمیشود** . این داستان کیخسرو در شاهنامه ، فوق العاده اهمیت دارد ، چون بنیاد فلسفه سیاسی در ایرانست . اینکه زرتشت ، دم از « **اندیشه نیک** » میزند ، مقصدش ، چنین گونه اندیشه ایست که تخمست. منیدن که اندیشیدن باشد، از همان واژه « مینو » ساخته شده است ، که دراصل به معنای « **تخم** » بوده است . اندیشه ای که کاشته شود ، اندیشه ای که در زهدان آفریننده وجود انسان ، مانند تخمه یا نطفه ، نهاده و پرورده و بالاخره زائیده شود . گفتار نیک و کردار نیک ، زایش و رویش چنین اندیشه ایست . خیلی ها که گاتای زرتشت یا متون اوستائی را میخوانند ، به اصطلاح « **خواست یا کام** » که رسیدند ، همان معنائی را که از اسلام و از غرب ، در ذهن خود دارند، به آن اصطلاح ، انتقال میدهند ، وکل فرهنگ ایران و کل سرودهای زرتشت را ، اسلامیزه و غرب زده میکنند . این « **خواست** » ، نماد « **مهر گوهری اهورامزدا** » است ، و اصلا ، از سرچشمه قدرتی که ندارد ، نمیتراود .

خوبست که با شکیبائی باهمدیگر ، بسراغ معنای اصلی « **خواست** » برویم . در ایران ، هنوز نیز به « **خواستگاری** » دختران ، نزد مادران و پدرانشان میروند . ودرست در همین واژه ، معنای « **خواست** » باقی مانده است . مسئله ، مسئله « **آرزوی عشق** » و « **آرزوی وصال** » است . ریشه این واژه، خوازه **xvaza** است . درست کردها ، هنوز نیز همین ریشه را به معنای طلب کردن و آرزو کردن (**خوازتن**) بکار میبرند. به خواهان ، خوازگار میگویند . به آرزومند ، خواز میگویند . این واژه « **خوازه** » را در فارسی به کوشکی میگویند که به جهت عروسی می بندند ، یا به آئین بندی از گل و ریاحین بجهت عروسی میگویند (برهان قاطع) . ولی اگر دقت شود ، این واژه همان « **نی** » است ، چون ، به چوبدستی که با آن خرو گاو میرانند ،خواز میگویند ، و این چوبدسی را ، در اساس از نی درست میکرده اند . واین همان واژه گوازه و گواسه است ،که هنوز نیز در نائینی به معنای نی است . این نی است که آرزو میکند . این نی است که طلب میکند . **بشنو این نی ، چون حکایت میکند از « جدائیها » ، شکایت میکند .** آواز نی ، بیان شوق وصال است . پس خواست یا خوازه ، اشتیاق به عشق ورزی است . چون نی ، نماد زهدان ، و طبعا به معنای « **اصل آفریننده انسان** » بوده است . همان کلمه « **نیاز** » ما نیز بهترین گواه برآنست . اساسا به عاشق ، **نیازی** میگویند . در پهلوی ، واژه نیاز ، مرکب از « **نی + آز niyaaz=niy+aaz** » است . آز ، در اصل به معنای « آرزو و خواهش با ابرام در جمیع امور » است (برهان قاطع) . وسپس واژه آز ، معنای منفی حرص و طمع را پیدا کرده است . پس « **نیاز** » **به معنای**

« **آرزو کردن از بُن وجود ، از سرچشمه وجود ،برای عشق » است** . ما امروزه نیاز را به معنای « حاجت » بکار میبریم ،ولی در فرصتی دیگر نشان داده خواهد شد که واژه « حاجت » هم به « نی » باز میگردد (مقدمة الادب خوارزمی) . اینست که بخوبی معلوم میشود که « خواستن » ، در اصل معنای « آرزوی مهرورزی بوده است که از ته دل میجوشد » . در برهان قاطع دیده میشود که « خواسه » که همان « خوازه » است ، به « صورتی گفته میشود که در پالیزها و زراعتها نصب میکنند » تا پرندگان بگریزند . نام دیگر آن که « مترسك » میباشد ، مینماید که در اصل همان « میتراس و متراس » که به معنای « تخم و آتش سیمرغ = میترا + آس » یا زهدان سیمرغ است . البته مرغان از او نمیترسیده اند ، بلکه به دور او گرد میآمده اند ، و این خدا را در این راستا ، زشت ساخته اند . مقصود اینست که «خواست » در فرهنگ ایران ، دراصل ، معنای آرزو و طلب عشق را داشته است ، نه معنای « **اراده از روی قدرت** » را . ودرست خود میترا که سیمرغست ، همین « خواسه = نی » ، همین **آرزوی با ابرام مهر ورزی** است . درست کیومرث (گیامرتن = بهروج الصنم = بهرام + سیمرغ) در آغاز شاهنامه ، نخستین نیازش ، نیازش به مهرورزی و دوست داشته شدنست . **خدای ایران ، نیازمند است ، یعنی عاشق است** . نیاز به مهر ورزیدن به دیگران دارد ، و نیاز به دوست داشته شدن دارد . در اثر این نیازاست ، که خدا ، گیتی میشود . در اثر نیاز یا مهرورزی بهرام (بهروز = بابك = اورنگ) و سیمرغ (پیروز = گلچهره = گلشاه) باهمست که جهان و انسان پیدایش می یابد . اِلاهان سامی+ابراهیمی ، همه **بی نیازند ، یعنی بی عشقند** . نیاز و خواست ، فوران و آتشفشان عشق است . او ، مهر خود را میافشاند . او نیاز به کسانی دارد که دوستشان بدارد و به آنها مهر بورزد . این تصویر خدا و انسان ، بکلی با تصویر الاهان ادیان ابراهیمی ، و با تصویر انسان در این ادیان ، فرق دارد . جهان و انسان ، پیدایش این مهر ، این نیاز ، این خواست است . آنجا اراده ، ابراز قدرت بود ، اینجا ، **خواست ، ابراز و پیدایش مهر است** . مهر خدا ، تحول به گیتی می یابد ، خدا در گیتی ، پیدایش می یابد و این خواست یا مهر است .

مفهوم « پیدایش » ، گستره فرهنگ ایران را معلوم میساخت ، نه مفهوم « خلق به امر و اراده که از قدرت برمیخیزد » . تصوف ، کوشید که این اندیشه را در محدوده بسیار تنگی که اسلام روا میداشت ، پس از اسلام ، در افکارش ، بازتاب بدهد .

الهیات زرتشتی کوشید که واژه « خواست » را کم کم در راستای « اراده » معناکند . ولی تصویری که از اهورامزدا طرح کرد ، همین « خواست » را با وجود خود اهورامزدا ، به عنوان « تخمی » که جهان از آن میگسترد ، آمیخت . در داتستان دینیك (نخستین بخش کتاب اساطیر ، عفیفی) دیده میشود که اهورامزدا ، از تن خودش ، با خواست ، جهان را میآفریند .

یا در بخش نخست بندهش ، پاره ۱۱ میآید که « هرمزد از **آن خودی خویش** ، از روشنی مادی ، تن آفریدگان خویش را فراز آفرید » . در همین بخش از بندهش ، رد پای تصویر نخستین فرهنگ ایران از « **پیدایش خدایان** » باقی مانده است . و از آن برای اهورامزدا نیز بهره برده شده است . در اصل ، همه خدایان ایران بدون استثناء ، امشاسپندان نامیده میشدند . این در الهیات زرتشتی بود که امشاسپندان ، به هفت تا کاسته شدند ، چنانچه در همین بخش نخستین بندهش پاره ۱۴ دیده میشود که همه خدایان ، امشاسپندان بوده اند . ولی همه این خدایان ، از یك بُن ، پیدایش یافته اند ، و الهیات زرتشتی میکوشد که این اندیشه را به گونه ای ، تغییر شکل بدهد که برغم پیدایش همه خدایان ، اهورامزدا ، آفریننده همه

بشود ، در حالیکه در این روایت ، دیده میشود که خود اهورامزدا هم باسایر ایزدان ، « پیدایش می یابند». پیدایش و آفریدن ، یك سویه نیست ، بلکه اهورامزدا ، هم آفریننده ، و هم آفریده است . تناقض کار موبدان آنست که بزور میخواهند اورا فقط آفریننده بسازند ، در حالیکه پیدایش می یابد، یعنی آفریده هم هست . البته از دید فرهنگ نخستین ایران ، این تناقض نبود ، چون چنانچه در بندهش ، بخش نخست ، پاره ۸ میآید که : « هرمزد پیش از آفرینش ، **خدای نبود** ، پس از آفرینش ، خدای و سود خواستار ، و **فرزانه** ، و ضد بد و آشکار و **سامان بخش همه** و افزونگر و **نگران همه شد** » . هرمزد در آغاز تخمست و در این حالت تخمی یا حالت مینوئی ، هنوز خدا نیست و هنگامی خدا میشود که در جهان بگسترد و گیتی بشود . اینست که در گسترش خود از حالت تخمیست که فرزانه میشود ، در گسترش خود در گیتی است که سامانده ، یعنی بنیاد گذار نظام میشود . اهورامزدا ، در گسترش در گیتی ، و در گیتی شدن است که خرد کاربند (گیتی خرد) و نظم (سامان) و قانون میشود . در گسترش است که « نگران همه جانها » میشود .

بخوبی دیده میشود که خدا هم پیدایش می یابد . دربخش یازدهم پاره ۱۶۸ بندهش میآید که « در آغاز آفرینش ، چون هرمزد این شش امشاسپند را فراز آفرید ، خود نیز با ایشان ، آن برترین و هفتمین بود . آنگاه از ایشان پرسید که : مارا که آفرید ؟ از ایشان یکی نیز پاسخ نکرد . باری دیگر و سدیگر به همان گونه پرسید . پس اردیبهشت گفت که : مارا تو آفریدی . ایشان نیز به هم پاسخی به همان گونه گفتند .... نخست خدائی را به هرمز ، اردیبهشت داد .... و هرمزد ، اردیبهشت را بُن همه مینوان فراز گماشت ، چنانکه بهمن ، مهین و اردیبهشت ، بُن است » . اینجا الهیات زرتشتی میکوشد که اهورامزدائی که با امشاسپندان دیگر ، باهم پیدایش می یابند ، آفریدگار امشاسپندان دیگر سازد . در آغاز کار میآید که « خود را با ایشان » در پایان آفرید . سپس میپرسد که مارا که آفرید ؟ در واقع همه باهم پیدایش یافته اند ، چه خدائی که پاسخ میدهد ، ارتا ست . وارتا ، همان « ارتای خوشه = همان شش تخم گیتی » است ، و این شش تخم است که بُن پیدایش گیتی است و بهمن ، که در اینجا « مهین » خوانده میشود یعنی مهمترین است ، چون بهمن ، همان ستاره ناپیدای هفتیمین خوشه پروینست که شش ستاره از آن پیدایش یافته اند . این تصاویر ، همه به سراندیشه بزرگ فرهنگ ایران بر میگردد که آفریننده ، برابر و همگوهر با آفریده است که به کلی برضد همه ادیان ابراهیمی و سامیست . **در فرهنگ ایران ، هم گیتی از خدا ، آفریده میشد و پیدایش می یافت ، و هم خود خدا ، از گیتی ، آفریده میشود و پیدایش می یابد** ، و در گیتی شدن و آفریده شدنست که خدا میشو (آفریننده = آفریده) . این اندیشه که در فرهنگ سیمرغی بود ، دست و پا شکسته باز در همین الهیات باقی میماند . فقط جای شگفت بسیار است که از این اندیشه ، در گستره سیاست و حکومت و اجتماع و دین ، هیچ نتیجه گرفته نمیشود . یا آنکه نتایج کژ و معوج و وارونه گرفته میشود و همه نتایج عالی و بزرگ را که فرهنگ زنخدائی گرفته بود ، با دستکاریهای نابجا ، تباه و نابود میسازند .

در فرهنگ ایران ، **بینش که « دین »** نامیده میشد ، از گوهرِ خودِ انسان زاده میشد . به عبارت دیگر ، دین ، **زایش نطفه و تخمِ خدا ، از انسان بود** ، از اینرو نیز هست که در کردی ، دین ، هنوز نیز ، دارای سه معناست **۱– دیدن و بینش ۲– زائیدن ۳– دیوانگی** . دیوانگی ، معنای امروزه مارا نداشت ، بلکه بیان این بود که خدا (= دی = خرّم=فرّخ) در انسان ، زاده شده است ، و انسان را سرشار از خود کرده است ، و این پیدایش خدا ، مانند هر پیدایشی ، با جشن ، همراه بود . دیوانگی ، سرخوشی و

نشاط و بزم انسان از پیدایش خدا در او بود .

دیوانه دگرسانست ، او حامله جانست چشمش چو بجانانست ، حملش نه بدو ماند ؟ (مولوی)

« **اندیشیدن** » نیز در فرهنگ ایران ، یك اصل پیدایشی است ،که از گوهر و فطرت هر انسانی ، مستقیما و بلاواسطه پدیدار میشود . به عبارت دیگر ، هرانسانی (انسان = مردم = مر+ تخم) بخودی خودش ، اصل روشنائی بود . فقط باید دایگی (مامائی) کرد ، که این روشنائی را از خود پدیدار سازد ، نه آنکه اندیشه های خود را ، به او بنام فطرت او ، به اکراه ، به او تحمیل کرد و بر اوغالب ساخت . در فرهنگ ایران ، تخم ، اصل روشنی بود (گزیده های زاد اسپرم ، بخش ۳ ، پاره ۵۰) ، چون تخم را که در تاریکی زیر زمین کاشتند ، پیدایش می یابد ، و در فرهنگ ایران ، « روشنی » ، اساسا به معنای « پیدایش » بود . تخمی که پیدایش یابد ، روشن میشود . تخم ، وقتی درخت شد ، روشن میشود . در حاشیه ، بهتر است که یاد آوری شود که « **کافر** » هم در عربی به معنای « **کشاورز** » است (مقدمة الادب خوارزمی) ، چون تخم را در زیر زمین میکارد تا پدیدار شود ، و محمد رسولِ « الله » است که این اصطلاح را ، در رویه منفی اش بکار برده است ، در حالیکه ، میان عربان نیز چنین معنای زشتی نداشته است . به سخنی دیگر ، این کافر است که اصل بینش و روشنی است . این بود که مردم (مر + تخم) = انسان ، از خود و به خود ، روشن میشود ، و نیاز به هیچ رسولی و فرستاده ای ، از خدائی ندارد . هنگامی ، خدا ، تخمیست که در درون زمین من (تن ، زمین است) ، کاشته و افشانده شده است ، دیگر فرستاده خدا ، نقشی در این میان ندارد . در فرهنگ ایران ، رسول خدا بودن ، هیچ معنا و نقشی نداشت ، بلکه فقط ، « **دایه** ، **و تلنگر زننده یا انگیزنده** » ، نقشی بود که پذیرفته میشد . **زرتشت** هم ، به عنوان یك **دایه انسانها** پذیرفته شد ، چنانچه **سقراط** هم در یونان ، به گونه ای دیگر ، میکوشید که بینشی را که در گوهر خودِ مردمان است بزایاند . موبدان زرتشتی ، کوشیدند که این اندیشه بزرگ و ژرف را به هر شیوه ای که شده ، تحریف و مسخ و تاریك سازند . آنها **دیالکتیك تاریکی و روشنی** (تخم تاریك + روشنی پیدایش) را نادیده گرفتند و خوارشمردند ، و بجایش ، اندیشه « کند همجنس با همجنس پرواز » را گذاشتند و ادعا کردند که : **فقط از روشنی است که روشنی بوجود میآید** . میگفتند که در آغاز ، **جایگاه اهورامزدا** ، روشنی بوده است . در آن روزگاران ، این عبارت این معنارا هم میداد که « اهورامزدا در زهدان روشن ، در زهدان روشنی » قرار دارد ، چون « جا » در اصل به معنای « زهدان » است ، چنانچه رد پایش هنوز نیز در واژه « جاکش » باقیمانده است . پیدایش از زهدان هم ، بیان اصل « روشنی از تاریکی » بود . آنها تصویر تازه ای از « زهدان روشن » ساختند ! خود واژه « **فرزانه** » به معنای « زهدانست ، چنانچه در کردی ، « **پرزانك** » به معنای زهدان است . فرزانه ، کسی بود که بینش او، از خود او روئیده بود . بینش و اندیشه بنیادی ، اندیشه ایست که از گوهر خود انسان زاده شود ، و این خرد را در فرهنگ ایران ، « **آسن خرد یا ارکه** » مینامند ، چون بُن انسان ، همگوهر با بُن کیهان و جهان هستی شمرده میشد . و این « ارکه » ، خردیست که اینهمانی با اصل سامانده اجتماع (پدید آرنده نظم و قانون) دارد .

این تحریف موبدان زرتشتی ، بنیاد تحریف در تئوری اجتماع و حکومت و سیاست و اقتصاد شد ، و برضد اصل « برگزیده شدن حکومت از سوی مردمان » گردید . شهریور که « تصویر حکومت آرمانی ایرانیان » است ، به معنای « **حکومت برگزیده شده** » است ، و **این خرد انسانست که اصل برگزیدن** در فرهنگ ایرانست . در اندیشه اینکه « روشنی از تاریکی درون مردمان پیدایش می یابد » ، و روشنی از

گوهر خود هر انسانی پیدایش می یابد ، خرد ساماندهنده (ارکه) اجتماع و سیاست ، در همه مردمان بود . به همین علت ، عبارت « **همه چیز را همگان دانند** » بر زبان بزرگمهر گذاشته شد . پس همه مردمان باهم ، همه دان و همه آگاه هستند . موبدان ، دشمن سرسخت این اندیشه بودند . با سراندیشه ، « اصل روشنی ،روشنی است » ، موبدان ، اهورامزدا را « همه دان و هرویسپ آگاه » ساختند ، و خود را نماینده دانش و روشنی اهورامزدا ساختند ، و بدینسان ، به قدرت ، دست یافتند . آنها با چنین تحریفی ، دانش تجربی را که از « **خرد کاربند** » سرچشمه میگرفت ، « **پسدانشی = پس + دانشی** » خواندند ، و آنرا ویژگی « **اهریمن** » ساختند . البته سراندیشه « **روشنی فقط از روشنی** » ، مستقیما به این اندیشه میرسد که « **روشنی ، یعنی دانش اهورامزدا را باید بر مردمان ، که از این پس ، از گوهر خود، تاریکند ، و فقط پسدانند ، چیره ساخت** » . همین اندیشه بود که شفاف تر و در کمال خلوص ، به ارث ، به یهوه و پدر آسمانی و الله رسید ، که علم الهی را باید به اکراه ، با امر و نهی ، و با تهدید از عقاب دوزخ ، و از دست دادن سعادت ملکوتی ، به همه تحمیل کرد . در حالیکه **در فرهنگ ایران ، پخش اندیشیدن ، پخش تخم ، یا بزرافشانی اندیشه در انسانهاست که استوار بر برباری و شکیبائی است** . و واژه « **بردباری**tolerance » در فرهنگ ایران ،با « حمل کودك در شکم » کار داشته است . و **بارگاه** ، زهدان جانورانست و **بارگیر** ، ماده هر حیوانیست و « **باری** » نام خداست ، چون خدا ، به گیتی و به انسانها ، حامله است . « **انداچه** » که واژه دیگری ، همانند « **اندیشه** » ، و هم معنای اندیشه است ، از دو واژه « **اند + داچه** » ساخته شده است . « اند = هند » که به معنای تخم است ، و پیشوند « اندیمان = هندیمان » میباشد ، یکی از نامهای بهمن (اصل یا خدای اندیشه و همپرسی و سنتز Synthese) است . داچاندن و دا چه نن و داچه ندن در کردی ،به معنای « تخم برزمین افشاندن » است . پس اندیشیدن (انداچیدن) بزر افشانی است . در این فرهنگ ، حتا خدا (سیمرغ = خرّم = فرّخ) بزرافشان ، یعنی افشاننده تخم های بینش است . طبعا هر انسانی نیز همین فروزه را دارد ، چون همگوهر خداست . **در فرهنگ ایران ، « جهاد برای غالب ساختن امرو نهی ،یعنی علم و وحی و حکمت خدا » ، بزرگترین جرم و جنایت و گناه شمرده میشود** ». ولی درست دین اسلام ، معرفت الهیست که یکجا همه ادیان دیگر را نسخ میکند ، و از اعتبار میاندازد و فاقد حقیقت میداند، و حق به لغو و محو آنها و تحمیل امر و نهی در قرآن را که علم الهیست ، با زور و پرخاش و اکراه و غلبه میدهد . و حق به این غلبه را ، زاده از همین حقیقت انحصاری در علم الهی میداند که در دین اسلامست . انا لنحن الغالبون (سوره شعرا) یا « ان جندنا لهم الغالبون - سوره الصافات » یا « ان ینصرکم الله فلا غالب لکم - سوره آل عمران » ، نه تنها برضد گوهر خدای ایران و فطرت انسان ایرانیست ، بلکه برترین توهین به خدا و انسان ایرانیست . خدا و انسان که همگوهر خداست ، فقط حق افشاندن بزر اندیشه و بینش و دین را دارند ، چون هر بینشی و هر ارزشی ، باید از گوهر خود انسان زائیده و روئیده بشود و پیدایش یابد . در سراسر گاتا که سرودهای زرتشت باشند، یك امر ونهی نیز یافته نمیشود . در فرهنگ ایران ، حتا انسان ، حق غلبه کردن بر طبیعت راهم ندارد .